

نقش و جایگاه برخی از سیاستمداران عصر رضاشاه درباره مسائل فرهنگی

«محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، تیمورتاش، مخبرالسلطنه مهدی قلی خان هدایت و عیسی صدیق اعلم»

- ۱ فریده رحمتی
- ۲ دکتر رضا شعبانی
- ۳ دکتر سینا فروزش

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۲

چکیده

در مقاله تلاش شده است با مطالعه‌ی اندیشه‌ها و رفتارهای نخبگان سیاسی - فرهنگی عصر رضاشاه پاسخی برای این پرسش بیابیم که آیا رضاشاه خود طراح سیاست‌های فرهنگی حکومتش بود و یا طراحان دیگری سیاست‌های فرهنگی این عصر را تدوین می‌کردند. به همین منظور خلاصه‌ای از شرح احوال و اقدامات چهره‌های برجسته‌ای مانند: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، تیمورتاش، مخبرالسلطنه (مهدی قلی خان هدایت) و عیسی صدیق اعلم بررسی می‌شود. این افراد که فقط گروهی - از نخبگان عصرند هر کدام به نوعی با سیاست‌های رضاشاهی وابستگی و پیوستگی یا هماهنگی و تعامل فرهنگی داشته‌اند و می‌توان آنها را نخبگان سیاسی - فرهنگی یا فرهنگی - سیاسی خواند. در مقاله، عمل‌کرد فرهنگی آن‌ها به ویژه در برخورد با عرصه‌ی فرهنگ دینی، ملی - باستانی و نیز فرهنگ غربی بررسی می‌شود. در این مقاله چند تن از نام‌آورترین سیاستمداران فرهنگی عصر رضاشاه که نقش مهم‌تر و بیشتری در سیاست‌های فرهنگی داشته‌اند و نماینده‌ی نخبگان هم‌سویشان پنداشته می‌شده‌اند برگزیده شدند.

کلیدواژه‌ها: رضاشاه، سیاستمداران، فرهنگ، آموزش و پرورش، دانشگاه

۱- دانشجوی دکتری تاریخ معاصر، واحد علوم و تحقیقات، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. rah_farid@yahoo.com

۲- استاد تمام گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران نویسنده مسئول) r.shabani@yahoo.com

۳- استادیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. sinaforoosh@gmail.com

مقدمه

در این مقاله چند تن از نام‌آورترین سیاست‌مداران فرهنگی عصر رضاشاه که نقش مهم‌تر و بیشتری در سیاست‌های فرهنگی داشته‌اند و نماینده‌ی نخبگان هم‌سویشان پنداشته می‌شده‌اند برگزیده شدند، تاکنون درباره این شخصیت‌ها پژوهش شده است ولی در این مقاله تلاش بر این است که تا با مطالعه‌ی اندیشه‌ها و رفتار آن‌ها به این نکته مهم پی برده شود که چگونه این شخصیت‌ها، که بدون تردید دانشمندان آگاه و آشنا به شرایط زمان خود بوده‌اند، همگی به خدمت رضاشاه و سیاست‌های او در آمدند؟ فرض بر این است که رضاشاه توانست هم‌زمان از شخصیت سنت‌گرایی چون مخبرالسلطنه یاری بگیرد و هم‌چنین از چهره‌های کاملاً تجددگرایی چون تیمور تاش و عیسی صدیق اعلم نیز در عالی‌ترین سطوح بهره ببرد و دیگر، فروغی که تقریباً موضعی بین آن‌ها و البته شاید سنجیده‌تر از دیگران اتخاذ کرده بود و در خدمت رضاشاه بود. در این پژوهش از روش تاریخی استفاده شده است با مطالعه‌ی شرح زندگی و اقدامات آن‌ها: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، تیمور تاش، مخبرالسلطنه (مهدی‌قلی‌خان هدایت) و عیسی صدیق اعلم، به دنبال این هدف هستیم که پژوهشی درباره‌ی تأثیر نقش شخصیت‌های برجسته در طراحی‌های فرهنگی عصر رضاشاه و سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌های فرهنگی انجام شود و با تحلیل موضع این سیاست‌مداران نسبت به مثلث فرهنگی (بومی- دینی، باستان‌گرایی و غرب‌گرایی)، بتوان کیفیت و ماهیت رشد یا افول بخشی از فرهنگ را بهتر دریافت، که علی‌رغم یکسان نبودن اندیشه‌ها، آگاهی‌ها، مواضع و رویکردهای آنان، چگونه همه در ذیل یک سیاست واحد عمل می‌کردند؛ اگر چه نه در فکر، دست‌کم در عمل، در قلمرو یک حکومت تمامیت‌خواه حتی در سطح نخبگان خود را نشان دادند. در این پژوهش به تجزیه و تحلیل عملکرد رضاشاه در مسائل فرهنگی نیز پرداخته می‌شود.

رضاشاه یک فرد نظامی بود نه یک فرهنگی، ولی دخالت گسترده در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی داشت. به رغم آگاهی اندک وی از ماهیت و این مسئله، موجب شد که به تدریج این سیاست‌ها دچار ناهمسازی و برخورد با بخش‌هایی از فرهنگ ایرانی جامعه شود؛ مثل فرهنگ بومی- دینی که تضعیف و تحدید می‌شد و برعکس، مبانی ملیت ایرانی تقویت می‌شد و مورد توجه بود. این سیاست فرهنگی در فرآیند شکل‌گیری، سرانجام منجر به تعارضاتی تندتر از آن چه در دوران مشروطه بود، گردید و به «بحران فرهنگی» برای حکومت و جامعه تبدیل شد.

درآمد

نیم نگاهی به تغییر سیاست انگلیسی‌ها در ایران

نهضت مشروطه‌ی ایران در سال ۱۳۲۴. ق (۱۲۸۵. ش) به پیروزی رسید و توانست مدتی کوتاه به استبداد مطلقه لگام زند. در آستانه فعالیت و اوایل نهضت، رهبران با ساده‌اندیشی و برای کشاندن توده‌های گرسنه به حمایت از انقلاب، افزون بر یاری‌جستن از شور مذهبی مردم، بر فقر و تهیدستی ایشان هم انگشت گذاشتند و عامه‌ی مردم را به خیزش علیه استبداد کشاندند. به روایت مخبرالسلطنه در «دعوت مشروطیت، نان دو ذرع درازا و کباب یک وجب پهنا وعده به مردم می‌دادند»

اما علی‌رغم تمام وعده‌ها، سرانجام عمل به آن‌ها میسر نشد و نظام استبدادی در صورت و شکل مشروطه و با ماهیت استبدادی بازگشت و نارضایتی موجود را بیش از پیش افزایش داد. این نارضایتی داخلی از یک سو و از سوی دیگر حضور آشکار و بی‌پروای قدرت‌های روس و انگلیس در ایران، بویژه پس از قرارداد ۱۹۰۷ که یک سال پس از استقرار نظام مشروطه در ایران امضا شد و سپس عهدنامه سری در ۱۹۱۵ که منطقه‌ی بی‌طرف را هم از میان برد.^۱

در سال ۱۹۱۷ انقلاب کمونیستی در روسیه به پیروزی رسید و با فروپاشی سلطه‌ی دیرپای امپراتوری تزارها بساط امپراتوری روسیه را برچید. در همین زمان؛ چون شمال ایران از قوای تزاری تخلیه شده بود، انگلیسی‌ها که از یک قرن پیش آرزوی تسلط بر شمال ایران را هم داشتند، فرصت خوبی برای رسیدن به هدف به دست آوردند و بی‌درنگ برای استحکام حضور در شمال و همچنین ممانعت از تثبیت نظام سوسیالیستی در روسیه، نیروی ویژه‌ی شمال^۲ را به قفقاز فرستادند^۳ اما این نیروها موفقیتی به دست نیاوردند و از قوای سرهنگ بیچراخف، فرمانده ارتش سرخ باکو، شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند^۴

در جریان کنفرانس صلح ورسای، آمریکا هم از یکه‌تازی بریتانیا ناخشنود بود و بی آن که سهم قابل توجهی از غنایم جنگ بردارد، از ورسای خارج شد.

اما مهم‌تر از تمام این حوادث گوناگون، وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه‌ی تزاری بود که باعث شد تا افزون بر ناخرسندی آمریکا و فرانسه اعتراض از سیاست‌های یکه‌تازی بریتانیا در صحنه جهانی به خصوص آسیای غربی، گروهی کوچک از رهبران ایران هم نسبت به ادامه حضور استعماری انگلیسی‌ها در کشور اعتراض کردند و دولت‌مردان بریتانیا را به تغییر سیاست حضور مستقیم استعماری خود در ایران و تبدیل آن به سیاست حضور نامرئی، ناگزیر ساختند.

آنچه در این میان موجب شتاب دولتمردان بریتانیا برای تغییر سیاست سنتی گشت، شعارهای بسیار تند رهبران بلشویک علیه امپریالیسم بریتانیا بود. مهم‌ترین عوامل موجبات و تغییر این سیاست، به شرح زیر بودند:

- ۱- افزایش هزینه‌های جنگ در انگلستان و اعتراض شدید مردم انگلستان به این موضوع؛
- ۲- حمایت دو مجلس بریتانیا از درخواست خانواده‌های انگلیسی برای بازگرداندن افسران و سربازان به کشور؛
- ۳- فقر و گرسنگی گسترده و ناامیدی مردم ایران از دولت‌های بی‌کفایت و آمادگی آن‌ها برای شنیدن پیام‌های سوسیالیستی؛
- ۴- اعتراض فزاینده در جامعه‌ی ایران به حضور استعماری انگلیس‌ها در قالب بهانه‌های مختلف مانند: پلیس جنوب و تصرف شمال ایران توسط انگلیسی‌ها پس از پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه بود.

گام اول: برکشیدن سیدضیا و سرهنگ رضاخان

در شرایطی که انگلیسی‌ها برای ترک سریع میدان‌های جنگ تلاش می‌کردند، با تدبیر ژنرال آبرون سایید، سیاست جدید انگلستان در ایران از طریق گفتگو با رضاخان میرپنج در "آقابابای" قزوین فراهم شد.^۵ و کودتای سیاه با همراه کردن و اتحاد سیدضیاءالدین طباطبایی و سرهنگ رضاخان شکل گرفت^۱ و آبرون سایید با خیالی آسوده و در حالی که رضاخان را به عنوان رهبر آینده می‌دید.

آبرون سایید از ملاقات منظم خود با رضاخان یاد می‌کند و درباره‌ی او می‌نویسد: به طور منظم از بریگاد قزاق در آقابابا بازدید می‌کردم رضاخان اینک سرهنگ دوم شده بود و بریگاد به سرعت به مرحله کارآیی نزدیک می‌شد. مسئولیت تعیین تاریخی که آن‌ها می‌بایست از حیطة کنترل ما خارج شوند، به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یک ماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد انجام دهم؛ از این رو، دو مسئله را با رضاخان در میان گذاشتم که چه موقعی او را از حیطة کنترل خود خارج خواهیم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه‌ای علیه ما دست نخواهد زد. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند من کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و بیرحمانه به سوی او یورش می‌برم، و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته من نمی‌خواستم این کار را بکنم. از این

رو از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزند و نه اجازه‌ی چنین اقدامی را به دیگران بدهد.

در هر دو مورد او قاطعانه به من قول داد که طبق خواسته‌های من رفتار کند. او بسیار رک و راست با من حرف زد و گفت از سیاستمدارانی که به خاطر نفع شخصی خود کنترل مجلس را در دست گرفته‌اند، بیزار است. او یک سرباز بود و در خانواده یک سرباز پرورش یافته بود؛ از این رو از سخنان بی‌پایان و بی‌نتیجه‌ی و سیاستمداران تنفر داشت. از نظر من او مردی قوی بود که سر نترسی داشت و قلباً خیرخواه کشور خود بود. ایران برای روزگار سختی که پیش رو داشت، به یک رهبر نیازمند بود و او بی‌تردید مردی بود که فوق‌العاده با ارزش به شمار می‌آمد.

آقابابا، را به سوی ستاد مرکزی ارتش انگلیس در بین‌النهرین و سپس حرکت به سوی لندن ترک کرد و به این ترتیب، حضور مستقیم استعماری بریتانیا خاتمه یافت. او در خاطرات خود یک بار دیگر تأکید کرد که:

«آنچه ایران به آن احتیاج داشت، یک رهبر بود. شاه جوان [احمدشاه]، تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خود را داشت. برخورد کوتاه من با او، مرا وا داشت که فکر کنم همیشه در آستانه‌ی اتخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را به حال خود رها کند. در آن سرزمین، من تنها یک مرد را دیدم که توانایی رهبری آن ملت را داشت؛ او رضاخان بود؛ مردی که عنان اختیار تنها نیروی مؤثر کشور را در دست داشت» آیا شاه آنقدر عاقل بود که به این مرد اعتماد کند؟^۷

مشاوران برجسته رضاشاه

دولت کودتا تنها سه ماه (از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سوم خرداد ۱۳۰۰) دوام آورد و سیدضیا سقوط کرد^۸ و ایران را برای سالیان دراز ترک کرد. اما رضاخان که لقب سردار سپه را از احمدشاه گرفته بود،^۹ افزون بر قشون و امور نظامی، در صحنه‌ی سیاسی ایران ماند و در تمام کابینه‌های بعدی به عنوان وزیر جنگ باقی ماند،^{۱۰} تا سرانجام به ریاست الوزرایی رسید و وزارت جنگ را به امیر لشکر طهماسبی سپرد.^{۱۱} و کمی بعد در سال ۱۳۰۴ با تغییر قانون اساسی، سلسله‌ی قاجاریه را برانداخت و خود را شاه ایران نامید.

یحیی دولت‌آبادی در "حیات یحیی" نوشته است که سردار سپه در حضور مستوفی‌الممالک، میرزا حسن مشیرالدوله، دکتر مصدق، تقی‌زاده، علا و دو تن از وزرای دولت یعنی مخبرالسلطنه و فروغی اظهار داشته: مثلاً خود مرا انگلیسی‌ها روی کار آوردند؛ ولی وقتی روی کار آمدم به وطنم خدمت

کردم. همین مطلب را هم دکتر مصدق با کمی اختلاف بدین عبارت گفته است: ... به خاطر دارم که سردار سپه نخست وزیر، در منزل من با حضور مرحومان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و آقایان مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و علاء‌الظاهر کرد، مرا انگلیسی‌ها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سروکار دارند.^{۱۲}

اما اگر حمایت‌های انگلستان از سلطنت وی نادیده بگیریم. باید گفت: که نمی‌توان پذیرفت که اقدام‌های رضاشاه از آغاز سلطنت به بعد با تدبیر و اندیشه‌ی خود او صورت پذیرفته باشد؛ زیرا واقعیت این است که رضاشاه در آغاز، قزاقی ساده بود که از سربازی به وزارت جنگ و رئیس‌الوزاری و سرانجام به سلطنت رسید. رحیم‌زاده صفوی زیر عنوان «انگلیسی‌ها سردار سپه را چگونه وجیه‌المه می‌کردند» در قالب گفتگو با احمدشاه در پاریس نوشته است که سردار سپه در مسکو با تبلیغات گسترده، بر آن است تا مانند یک قائد ملی وانمود کند که قصد دارد کشور را از ورطه‌ی استعمار و از چنگال ارتجاع نجات دهد. و... انگلیسی‌ها پس از آن که سردار سپه تمام کشور را مطابق دلخواه آنان اداره کرد و دیدند که دیگر به شیخ خزعل نیازی ندارند با نمایشی به نام لشکرکشی سردار سپه به جنوب، به روس‌ها وانمود کردند که سردار سپه عمال آنگلوفیل را یکی پس از دیگری نابود می‌سازد.^{۱۳} بنابراین دشوار نیست که بپذیریم او هیچ دانشی درباره‌ی اداره‌ی کشور، امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نداشت و باید کسی یا کسانی وی را یاری می‌رسانند و مشورت می‌دادند. این افراد، خود، بایست رجالی فرهیخته و مهم‌تر از آن، برخوردار از انگیزه‌های قوی می‌بودند تا بتوانند شاهی را که فقط قدرت نظامی داشت، یاری دهند.

از رجال صاحب نام و برخوردار از انگیزه می‌توان محمدعلی فروغی، عبدالحسین‌خان تیمورتاش و مخبرالسلطنه (مهدی‌قلی‌خان هدایت) و عیسی صدیق‌اعلم را یافت که هم فرهیخته و هم با انگیزه بودند. این‌ها، به ویژه فروغی و تیمورتاش، بیش‌ترین و نزدیک‌ترین روابط را از زمان وزارت جنگ تا سلطنت با رضاشاه داشتند و در تمام کابینه‌های پس از کودتا، در دولت‌های عصر فترت (۱۲۹۹-۱۳۰۲)، در کنار رضاشاه بودند.

فروغی و تیمورتاش پس از اندک زمانی مورد بدگمانی و خشم شدید شاه قرار گرفتند؛ اولی خانه‌نشین شد و دومی به قتل رسید.

امیراحمدی که از نزدیکان رضاشاه و از جمله کسانی بود که در کودتا با او و آبرون‌ساید همکاری داشت و با جلب رضایت سردارهای قزاق از طریق سرلشکر توفیقی، پدرزن خودش، نقش بسیار زیادی

در رسیدن سردار سپه به سلطنت داشت و چندی پس از رسیدن وی به شاهی، چنان از سوءظن رضاشاه نگران شد که به اندیشه خودکشی افتاد و به نوشته خودش با عالی‌ترین مقام ارتش، به اصلاح‌نژاد اسب مأمور شد.^{۱۴}

امیراحمدی افزوده است: من وقتی کشف رمز را به سرریدر بولارد دادم... به سراغ فروغی که در این زمان خانه‌نشین بود رفتم و به او گفتم که ماجرای قصد اشغال ایران توسط روس و انگلیس را به رضاشاه بگویم. چون به سراغ فروغی رفتم او گفت: «در حالی هستم که اگر سقف خانه‌ام بر سرم فرود آید و بمیرم، راضی هستم؛ زیرا از چنگال این شاه خلاص می‌شوم»^{۱۵}

اما به رغم سرنوشت آنان بررسی پیشینه و زندگی گذشته‌ی اینها نشان می‌دهد که آنان از جنبه‌های مختلف در ذهن شاه اثر گذاشتند و وی را به کارهایی که باید در مشروطه انجام می‌شد و به دلایل مختلف میسر نشد و آن‌ها آرزوی عملی شدن آن وعده‌های بازمانده را داشتند، تشویق می‌کردند. با نگاهی به سیر زندگی آن رجال، این فرضیه بیش‌تر روشن خواهد شد.

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

محمدعلی فروغی، زاده در سال ۱۲۶۸ ش، فرزند میرزا محمدحسن در خانواده‌ای برجسته پا به هستی گذاشت. پدرش از رجال فرهیخته، ادیب، سیاستمدار و ترقی‌خواه بود که پسرش را شخصیتی برجسته و بسیار مفید برای جامعه‌ی ایران بازمانده از گردونه رشد و ترقی، تربیت کرد. محمدعلی، دروس اولیه را نزد پدر و معلمی به نام "مولانا" فرا گرفت و پس از آن، تحصیل را در دارالفنون ادامه داد؛ چون فرانسه می‌دانست کتاب‌های درسی را که به زبان فرانسه بود برای دانش‌آموزان به فارسی ترجمه می‌کرد.

افزون بر دارالفنون، او به مدرسه‌های صدر، مروی و سپهسالار نیز رفت و در همین زمان دو بخش متفاوت فلسفی، یعنی مشاء و اشراق را به خوبی آموخت.

فروغی ابتدا بر آن بود تا پزشکی بیاموزد، اما سرانجام به دلیل گرایش درونی بیش‌تر به فلسفه و همچنین نبود امکانات و تجهیزات کافی از جمله سالن تشریح، (که تشریح با موازین شرعی هم تناقض دارد) به فراگیری حکمت شرق و فلسفه‌ی غرب روی آورد و در این زمینه چنان توفیقی یافت که توانست کتاب ارزشمند «سیر حکمت در اروپا» را تدوین کند؛ کتابی در تاریخ فلسفه که هنوز هم در شمار آثار برجسته است. به ویژه که در بردارنده‌ی ترجمه کامل "گفتار در روش..." رنه دکارت فرانسوی است.

در عصر صدارت میرزائصراله خان مشیرالدوله و میرزااحسن مشیرالملک، که مدرسه‌ی علوم سیاسی را برای تربیت دیپلمات‌ها و مأموران وزارت خارجه تأسیس کرده بودند و ابتدا خود مشیرالدوله (میرزااحسن) ریاست مدرسه را داشت و سپس محقق‌الدوله، و بعد از مشروطه، فروغی در سال ۱۳۱۷. ق (۱۲۷۸. ش) به ریاست مدرسه علوم سیاسی رسید و همزمان معلمی احمدشاه را هم بر عهده داشت و به تألیف و ترجمه هم مبادرت می‌ورزید. آثار او عبارت‌اند از:

۱. سیرحکمت در اروپا ۲. حکمت سقراط و افلاطون ۳. دوره‌ی مختصر از علم فیزیک ۴. اصول ثروت ملل ۵. حقوق اساسی یا آداب مشروطیت ۶. تاریخ ایران قدیم ۷. تاریخ مختصر ایران ۸. تاریخ ساسانیان ۹. تاریخ مختصر روم ۱۰. تاریخ اسکندر کبیر ۱۱. پیام به فرهنگستان ۱۲. آیین سخنوری یا فن خطابه ۱۳. فن سماع طبیعی ۱۴. کلیات سعدی ۱۵. مواعظ سعدی ۱۶. زبده‌ی دیوان حافظ ۱۷. رباعیات خیام ۱۸. خلاصه‌ی شاهنامه

اسماعیل رابین نوشته است که فروغی در ۱۲۸۶. ش؛ یعنی همان سالی که به ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی رسید از بنیان‌گذاران لژ بیداری هم شد و در این لژ به مقام "استاد اعظم" رسید و عنوان "چراغدار" به دست آورد.^{۶۶}

آگاهی دقیق و کامل از شرکت فعال فروغی در نهضت مشروطیت نداریم. اما می‌دانیم که در مجلس اول با پیشنهاد مرتضی‌خان هدایت که در آن زمان ریاست مجلس را به عهده داشت، سرپرستی دبیرخانه مجلس به عهده فروغی گذاشته شد. این دوره کوتاه بود تا دوره‌ی کودتای محمودعلی‌شاه و گلوله‌باران توپخانه لیاخوف روسی، اما فرصت بسیار خوبی بود تا وی در جریان اوضاع کشور و نابسامانی‌های آن قرار گیرد و اندوخته‌های نظری خویش را در عمل هم بیازماید.

فروغی پس از برکناری محمدعلی‌شاه، در انتخابات مجلس دوم شرکت کرد و به عنوان وکیل تهران به مجلس راه یافت. کمی بعد، پس از استعفای صادق مستشارالدوله، به ریاست پارلمان مشروطه رسید.

گرچه عمر این ریاست هم کوتاه بود، چون پس از کناره‌گیری از ریاست، در مقام نایب‌رئیس مجلس، در کنار میرزااحسن خان مؤتمن‌الملک، به کار خود ادامه داد و فرصت یافت تا پیش از دوره‌ی کارپردازی، آگاهی خود را در عمل هم تجربه کند و به سیاست‌مداری با کفایت بدل گردد.

برای جلوگیری از درازگویی و نیز برای رسیدن به موضوع این نوشته، مناصب ذکاء‌الملک در عصر دوم مشروطه را به شرح زیر و خلاصه می‌کنیم؛

۱- تصدی وزارت مالیه در کابینه دوم صمصام السلطنه (۱۲۹۰ آذر)

۲- تصدی وزارت عدلیه در ترمیم کابینه صمصام السلطنه (۱۲۹۰ آذر)^{۷۷}

۳- سرپرستی وزارت عدلیه در کابینه مستوفی الممالک (در ۲۵ مرداد ۱۲۹۳)

در آغاز جنگ جهانی اول، عصر نیابت ابوالقاسم خان قره‌گوزلو (ناصرالملک) که از زمان برچیدن مجلس دوم و اخراج شوستر و پذیرفتن اُلیماتوم روسیه در واقع مشروطه را تعطیل کرده و خود سکن اداره کشور را در دست گرفته بود، فروغی از ایران خارج شد و با رسیدن احمد شاه به سن قانونی، ناصرالملک در عمل هم کنترل اوضاع را در اختیار درآورد و هم اجازه داد تا انتخابات مجلس سوم برگزار شود.

فروغی در کابینه مستوفی الممالک که در مرداد ۱۲۹۳ تشکیل شد و تا اسفند همان سال دوام داشت، وزارت مالیه را عهده‌دار شد.^{۷۸}

اما در انتخابات مجلس که همزمان بود با رسیدن احمدشاه به سن تاج‌گذاری و پایان دوره نیابت ناصرالملک از زمان تعطیل شدن مجلس دوم، ناصرالملک در عمل همه‌ی اختیارات کشور را به عهده داشت و از برگزاری انتخابات جلوگیری می‌کرد.^{۷۹} فروغی در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی ثبت‌نام کرد و پس از راه یافتن به مجلس در ۱۳ آذر ۱۲۹۳، به عنوان نماینده تهران وارد مجلس شد و برای شرکت در هیأت رئیسه هم ثبت‌نام کرد، اما کمی بعد، با پذیرش وزارت مالیه کابینه مشیرالدوله، از مجلس سوم دست کشید و به دولت پیوست.^{۸۰}

پس از سقوط کابینه مشیرالدوله (اردیبهشت ۱۲۹۴) فروغی از بهمن ۱۳۰۰ به همکاری با هیچ کدام از دولت‌ها فرا خوانده نشد. و فقط در کابینه وثوق‌الدوله، به عنوان یکی از اعضای هیأت مذاکره‌کننده، سال ۱۹۱۹ م سال ۱۲۹۸ ش به سرپرستی علی‌قلی خان انصاری، (مشاورالملک) مرکب از ۵ نفر: فروغی، علاء، انتظام‌الملک، میرزا عبدالحسین انصاری با احتساب سرپرست، با دستورالعمل سه‌گانه، یعنی طرح مطالبات ایران از دولت‌های متخاصم، طرح دعاوی ارضی و استخدام مستشاران فرانسوی و آمریکایی، به فرانسه اعزام شد. اما هیأت پشت درهای بسته ماند و به جلسه راه نیافت.^{۲۱}

پس از نومی‌دی از احقاق حقوق ایران در ورسای که با بازی دوگانه وثوق‌الدوله صورت پذیرفت، فروغی دو سال در اروپا ماند و در آلمان و فرانسه، به ایراد سخنرانی‌هایی درباره تاریخ و ادبیات ایران پرداخت.

پس از بازگشت به ایران، یک هفته قبل از کودتای سیدضیا- رضاخان در ۳ اسفند ۱۲۹۹، در کنار رضاخان وزیر جنگ، در سال ۱۳۰۱ در کابینه میرزا حسن مستوفی الممالک وزیر خارجه شد.^{۲۲} فروغی

پس از استعفای مستوفی‌الممالک، در کابینه دوم مشیرالدوله پس از کودتا (در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲) عهده‌دار وزارت مالیه شد و از این به بعد در کنار رضاخان سردار سپه که وزارت جنگ را داشت، وزارت خارجه را به عهده گرفت. عمر این کابینه از ۲۵ بهمن ۱۳۰۱ تا ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ دوام داشت و بسیار کوتاه بود. اما فرصتی شد برای فروغی و سردار سپه تا شناخت بیش‌تری از هم پیدا کنند. در سوم آبان ۱۳۰۲ سرانجام رضاخان سردار سپه، علی‌رغم مخالفت اقلیت مجلس به رهبری مدرس، کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. در این کابینه نیز فروغی، مسئولیت وزارت خارجه را به دست آورد. سپس در کابینه‌ی بعدی که در ۱۰ شهریور تشکیل شد، متصدی منصب وزارت خارجه گشت. فروغی از زمان ورود به کابینه‌ها، همواره در کنار رضاشاه بود و زمانی هم به فرمان او متصدی منصب وزارت جنگ شد.

فروغی چه بسا حس می‌کرد که رضاخان هم جاه‌طلب و هم برخوردار از حمایت انگلستان است و شاید از لژ بیداری هم که خودش به مقام استاد اعظم رسید و چراغدار آن بوده اجازه داشت تا از مردی که عامل اصلی کودتای سیاه بود حمایت کامل کند. روز ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ برابر سوم حوت ۱۳۰۰ خورشیدی، ابلاغیه رسمی ذیل را صادر و با کمال رشادت اعلام کرد که مسبب حقیقی کودتا منم و جدّاً از بحث روی این موضوع مهم تاریخی جلوگیری کرد. در این ابلاغیه‌ی بلندبالا رضاخان، صراحتاً اظهار می‌کند که «بی‌جهت اشتباه نکنید و از راه غلط، مسبب کودتا را تجسس ننمایید. با کمال افتخار و شرف، به شما می‌گویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنا، این راهی است که من پیموده‌ام و از اقدامات خود، ابدأ پشیمان نیستم» و در پایان، به روزنامه‌نگاران تأکید می‌کند که صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این، برخلاف ترتیب فوق، در هر یک از روزنامه‌ها از این بابت ذکری بشود به نام مملکت و وجدان، آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده را هر که باشد، تسلیم مجازات خواهم نمود.

سرانجام رضاخان به سلطنت رسید و به خلاف دوران ریاست‌الوزاری، که با دست زدن به اعمالی مردم‌فریب سعی می‌کرد تظاهر به دینداری و هم‌نوایی با مردم کند، با شرکت در دسته‌عزاداری قزاق‌خانه و ریختن کاه بر سر خویش، سعی داشت تظاهر به دین‌داری و هم‌نوایی با مردم کند. پس از رسیدن به سلطنت دیگر دلیلی برای کوشش جهت پنهان کردن سوءظن شدیدش به اطرافیان قدرتمند نداشت. با کمترین سوءظن، به حذف آن‌ها اقدام می‌کرد.

بیماری شاه دامن شمار زیادی را گرفت که غیر از اولین سپهبد ایران (امیراحمدی)، تیمورتاش بازداشت، چندی بعد وزیر جنگ کابینه فروغی، یعنی جعفرقلی اسعد (سردار اسعد بختیاری) در بیست و

ششم آبان ۱۳۱۲ در سفر شمال به همراه شاه رفته بود و به دستور شاه بازداشت شد و کوتاه مدتی بعد به دست پزشک احمدی به قتل رسید. پس از بازداشت سردار اسعد، شماری از بزرگان ایل بختیاری و قشقایی و بویراحمدی هم دستگیر و با عنوان توطئه علیه سلطنت محاکمه شدند پنج نفر از آنان به اعدام محکوم شده، در زندان قصر قاجاریه به دار آویخته شدند.

شاه جدید که سلطنت خود را حاصل همراهی‌های رجال داخلی، از جمله فروغی می‌دانست، در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ که به طور رسمی تاج‌گذاری کرد، دستور داد تا در مراسم تاج‌گذاری فروغی و تیمورتاش سوار یک کالسکه شوند. شاه با این اقدام، به حاضران نشان می‌داد که چه اندازه به این دو نفر توجه دارد و ایشان را از رجال خاصه دربار جدید می‌شمارد. افزون بر این احترام، شاه قبل از تاج‌گذاری، نشان درجه‌ی اول تاج را که بزرگترین نشان افتخار در آن زمان بود، به فروغی و تیمورتاش داده بود. فروغی در مراسم تاج‌گذاری خطابه‌ای ایراد کرد که به ستایش ایران‌باستان و تاریخ شاهنشاهی ایران می‌پرداخت، همان‌ها که کمی بعد اساس و شالوده سلطنت رضاشاه شد. در ادامه‌ی همین سیاست، پس از تغییر سلطنت در ۲۹ آذر ۱۳۰۴، فروغی اولین رئیس‌الوزرای رضاشاه شد. اما به سرعت سوءظن شاه دامن وی را هم گرفت و در ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ کنار گذاشته شد.^{۳۳}

با این حال به دلایلی که به طور دقیق روشن نیست، رضاشاه، فروغی را از بین نبرد و ترجیح داد که سمت وزارت جنگ، تا در سه کابینه بعدی یعنی تا ۵ خرداد ۱۳۰۶ پست وزارت جنگ را در اختیار وی قرار دهد تا در عمل زیر نظر خودش باشد.

پس از کنار رفتن مستوفی الممالک، فروغی در ۲۱ شهریور ۱۳۱۲. ش از وزارت کنار گذاشته شد، ولی در کابینه مخبرالسلطنه، به فرمان شاه، وزارت جنگ را در دست گرفت. فروغی این منصب را در دومین دوره رئیس‌الوزرایی که تا آذر ۱۳۱۴ دوام یافت، عهده‌دار بود.

در این زمان بار دیگر سوءظن شاه بازگشت و سردار اسعدبختیاری وزیر جنگ در کابینه ذکاءالملک و محمد ولی‌اسدی، پدر داماد فروغی، به دستور شاه به قتل رسیدند. جرم اسدی که نیابت تولیت آستان قدس را داشت آن بود که بی‌درنگ دستور شاه درباره کشف حجاب را اطاعت نکرده بود.^{۳۴}

فروغی این بار متهم شد که از اسدی شفاعت کرده است. عزل فروغی این بار هم موجب قتل وی نشد. احتمالاً شاه می‌دانست فروغی هم بدون پشتوانه نیست. این برخورداری از حمایت در جریان شهریور ۱۳۲۰ با اشغال ایران توسط روس و انگلیس هر چه بیشتر آشکار شد. فروغی آگاهی نسبتاً

عمیقی از ماهیت ملی- باستانی و فرهنگ دینی کشورش و همین‌طور فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین داشت و بسیاری از سیاست‌های فرهنگی رضاشاه را طراحی و تا حدی اجرا کرد. او، چه به لحاظ شأن علمی و چه سوابق سیاسی، از تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز و علی‌اکبر داور بسیار بالاتر و برتر بود و از سیاست‌مداران سنتی (مستوفی، مشیرالدوله، قوام، وثوق‌الدوله و مؤتمن‌الملک) چیزی کم نداشت. فروغی در ۱۳۱۲ به ریاست‌دولت رسید و در رأس تمام نظریه‌پردازان و طراحان و مجریان سیاست‌های فرهنگی این عصر قرار گرفت از مهم‌ترین اقدامات او در این دوره، می‌توان این موارد را بیان کرد:

(۱) سفر رضاشاه به ترکیه، (۲) برپایی هزاره فردوسی، (۳) تأسیس دانشگاه تهران که در واقع می‌توانست ابزار لازم برای رشد گروهی از نخبگان و تعلیم آنان در داخل کشور فراهم آورد.^{۶۵} برای تأسیس فرهنگستان که با توجه برطرف کردن مشکل واژه‌سازی و واژه‌سازی ایجاد شد فروغی توانست رضاشاه را متقاعد کند که با هدف پیراستن زبان فارسی، اجازه تأسیس آن را صادر کند و فروغی، خود در مقام ریاست آن قرار گرفت.

فروغی برای رفع شبهه درباره راهبردهای فرهنگستان می‌گوید:

«... زبان فارسی را اگر بخواهیم به کلی از عناصر عربی خالص کنیم، گذشته از این که ممکن نیست، بر ضرر ما تمام خواهد شد... همچنین الفاظ اروپایی هم که وارد زبان ما شده بسیاری را ناچار باید حفظ کنیم...».^{۶۶} او در کتاب «آیین سخنوری»، وظیفه‌ی اصلی سخنوران را تربیت مسلمان پاک و ایرانی تمام‌عیار یعنی خداپرست و پادشاه دوست و وطن‌خواه می‌شمارد.^{۶۷}

هر چند فروغی به بخش تاریخ‌باستان کشورش بیش از حوزه اسلامی علاقه نشان می‌داد، این به معنی روی برتافتن از فرهنگ دوره اسلامی نبود. او دیوان سعدی را به چاپ سپرد. متن سنگین شفای ابوعلی‌سینا را هم به طبع مجدد رساند. فروغی می‌گوید: «مولانا، شیخ سعدی و خواجه حافظ، اگر این سه بزرگوار را پهلوی فردوسی بگذاریم و ایشان را ارکان اربعه‌ی ادبیات فارسی و عناصر چهارگانه تربیت و ملیت قوم ایران بخوانیم...».^{۶۸}

او از آن دسته ملی‌گرایانی بود که به تمام بخش‌های تاریخ ایران تعلق خاطر داشتند و می‌نویسد: «دولت و ملت ایران مسلمان و شیعه است و بر دین و مذهب خود علاقه دارد».^{۶۹}

فروغی از ماهیت فلسفه و تاریخ و تمدن غرب آگاهی داشت و برای آن که ایران را غربی کند یک گام مثبت و یک گام منفی برداشت. کار مثبت او که زیرساخت آن را تیمورتاش و مخیرالسلطنه و

صدیق انجام داده بودند، تأسیس دانشگاه بود. اما گام منفی او، فشار به دانشگاه برای فاصله گرفتن از دموکراسی و آزادی‌های مدنی و نهادهای دموکراتیک اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بود. درباره فروغی این نکته را باید گفت: او یک نخبه‌پرور هم بوده است یعنی افراد ذیل را او تربیت کرده، مثل: علی‌اصغر حکمت وزیر معارف و اسماعیل مرآت وزیر معارف، عیسی صدیق، رئیس دانشسرای عالی و رئیس دانشکده ادبیات؛ اینان و چند تن دیگر چرخ فرهنگ را در عصر رضاشاه و هم در عصر محمدرضا شاه می‌چرخاندند...

عبدالحسین تیمورتاش

عبدالحسین تیمورتاش (مُعرالملك) سردار معظم خراسانی، پسر حاج کریم‌خان نردینی در سال ۱۲۹۶ ق متولد شد و بر اساس سنت آن زمان خوانین، عبدالحسین را پس از تحصیلات مقدماتی به روسیه فرستادند و در آنجا به تحصیل علوم نظامی پرداخت.^{۲۰}

پیش از رفتن به روسیه از جمله جوانانی بود که در مقابل حمله لیاخوف برای برچیدن مجلس اول، مسلحانه بر پشت‌بام مجلس دفاع کرد.^{۲۱} پس از بازگشت از روسیه به مجلس دوم راه یافت، اما پس از تعطیل شدن مجلس، به خراسان رفت و در دستگاه شاهزاده نیرالدوله، ریاست قشون خراسان را به عهده گرفت، و در انتخابات مجلس سوم هم به عنوان وکیل قوچان به مجلس راه یافت و در شمار فراکسیون اعتدالی‌ها فعالیت کرد، اما عمر این مجلس هم کوتاه بود و یک سال بعد با مهاجرت شماری از نمایندگان به قم و سپس کرمانشاه تعطیل شد.^{۲۲}

چندی بعد به جمع طرفدارانی که برای تجدید آرمان‌های برجای مانده‌ی مشروطه تلاش می‌کردند، پیوست و در کنار علی‌اکبر داور حزب تجدد را تأسیس کرد و سپس در قالب این حزب برای برکشیدن سردار سپه کوشش زیادی انجام داد.

در اثر همین اقدامات بود که رضاخان پس از رسیدن به رئیس‌الوزاری و صعود به سلطنت، به صراحت در هیأت دولت می‌گفت: «قول تیمورتاش قول من است».^{۲۳} و در شهر منتشر بود که انجام امور کشوری با تیمورتاش است و امور لشکری با پادشاه. از آنجا که اندیشه‌های تیمورتاش برای همراهی با سردار سپه و با سیاست انگلیسی‌ها انطباق داشت، انگلیسی‌ها نیز در آغاز به وزیر دربار اعتماد داشتند و او را ایرانی میهن‌پرستی توصیف می‌کردند که برای حفظ نام و ناموس کشورش عمل می‌کند.^{۲۴}

اما این دوره‌ی اعتماد چندان به درازا نکشید و با افزایش اقتدار وزیر دربار و سیاست ایستادگی وی در برابر امتیازخواهی انگلیسی‌ها، آنان (انگلیسی‌ها) هم علیه وزیر دربار تحریک شدند. دکتر شیخ‌الاسلامی موارد اختلاف ایران و انگلیس در زمان وزارت دربار را که شماری از آنها از عصر قاجار به دوره پهلوی رسیده بود و انگلیسی‌ها خواستار حل و فصل آنان بودند به شرح زیر آورده است:

۱. مقررات کاپیتولاسیون و مزایای گمرکی که انگلیسی‌ها تحت قراردادهای ۱۹۰۳ و ۱۹۲۰ به دست آورده بودند (و ایران خواستار الغای همه‌ی آن‌ها بود).
 ۲. اعطای تسهیلات اضافی به انگلستان برای فرود آمدن هواپیماهای آن کشور در خاک ایران.
 ۳. حل پاره‌ای مسائل مربوط به امتیاز تلگرافی که انگلیسی‌ها سابقاً (در زمان حکومت قاجارها) از ایران گرفته بودند و حکومت پهلوی الغای آن امتیاز را می‌خواست.
 ۴. حل مسئله بدهی‌های ایران به انگلستان (ناشی از حضور بریتانیا در ایران در جنگ جهانی اول).
 ۵. اختلاف ایران و انگلیس بر سر راه‌آهن دزدآب (زاهدان)
 ۶. مسائل مربوط به خوزستان
 ۷. مسائل مربوط به مجمع الجزایر بحرین
 ۸. مسائل مربوط به جزایر تنب و ابوموسی
 ۹. مسئله تقسیم آب‌های اروندرود (شط‌العرب) که انگلستان به عنوان قَیم عراق مذاکرات مربوط به آن را انجام می‌داد.
 ۱۰. اختلاف ایران، با شرکت نفت ایران و انگلیس که سهامدار عمده‌اش وزارت دربار ایران انگلستان بود.
 ۱۱. مسئله جلوگیری از فعالیت‌های قاچاقچیان در خلیج فارس که ایران مدعی بود اسلحه‌ی قاچاق به ایلات سرکش جنوب تحویل می‌دهند.
 ۱۲. مسئله جزایر باسعید و...
 ۱۳. مسئله جزیره هنگام
 ۱۴. عقد قرارداد جدید مربوط به ایستگاه‌های بی‌سیم بریتانیا در خلیج فارس.
- با مقاومت وزیر دربار، در برابر این امتیازات، به خصوص تجدید امتیاز نفت داری، تیمورتاش در بازگشت از سفر انگلستان و گفتگوی بی‌نتیجه با نمایندگان انگلیسی، (شرکت نفت انگلیس و ایران) در سال ۱۳۰۸. ش در مسکو، با چند تن از مقامات رسمی شوروی از جمله وُرشیلِف، وزیر جنگ،

محرمانه دیدار و مذاکره کرد و در همان سفر کیف حاوی اسناد مهم او مفقود شد و از همین زمان شایعه‌ی جاسوسی او برای مقامات اتحاد شوروی گفته شده است که انگلیسی‌ها که از سوءظن شاه و ترس او از روس‌ها آگاه بودند؛ این شایعه را ساختند و هم دامن زدند.^{۶۵}

تیمورتاش هم گرچه به رقابت و حتی دشمنی با فروغی متهم شده است، تحت تأثیر ذکاء الملک به ملی‌گرایی تمایل یافت و بنای آرامگاه فردوسی به سبک و صورت مقبره کوروش را به شاه پیشنهاد کرد و پس از تصویب، دستور ساختن آن را داد. او با آن که سیاستمدار بود، دستی در نویسندگی داشت و به جمع‌آوری کتاب علاقه فراوانی داشت. و به زبان‌های روسی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت.^{۶۶}

در مجله "دانشکده" (متعلق به ملک‌الشعراى بهار) و سایر مطبوعات زمان خود مقاله می‌نوشت یا ترجمه می‌کرد. افزون بر این، تیمورتاش از کسانی بود که شاه را به تجمیع مؤسسات فرهنگی و آموزشی از جمله دانشسرای عالی تشویق کرد سبب‌ساز عمده دانشگاه تهران گشت.

وی پس از جلب رضایت شاه، از صدیق‌اعلم که برای تحصیل به آمریکا اعزام شده بود، خواست تا به مطالعه و تحقیق در این امر مبادرت ورزد.^{۶۷} اصولاً شخصیت تیمورتاش در غرب شکل گرفته بود و رفتار او رویکرد غرب‌گرایانه توأم با شیفتگی نسبت به فرهنگ غرب داشت.^{۶۸} او یکی از پایه‌گذاران انتقال و اشاعه فرهنگ و اندیشه‌ورزی غربی در ایران است و با تأسیس حزب و کلوپ (باشگاه) این محافل را حمایت می‌کرد و منتهی [درجه‌ی] جدیت را در روابط با اروپا داشت. بیشتر اصلاحات عصر رضا شاهی، مدیون تیمورتاش بود؛ و از جمله دستور و پی‌گیری تأسیس دانشگاه.^{۶۹}

گذشته‌نگری تیمورتاش، اندک و غرب‌گرایی او بسیار جدی بود و البته فرهنگ دینی هیچ جایگاهی در اندیشه و عمل او نداشت. او در زمانه‌ای رشد کرده بود که دین‌داری مورد کم‌مهری بود؛ به ویژه رشد و پرورش او در روسیه که روی خوشی به دین نشان نمی‌داد. اما آنچه ظاهراً مانع دین‌ستیزی او می‌شد و در برابر قدرت علما قدری انعطاف ظاهری نشان می‌داد، سیاست بود. زمینه چینی‌ها برای کشف حجاب، بدون شک از اقدامات تیمورتاش بود.^{۷۰}

تیمورتاش اهل مطالعه و تحقیق بود و دختر او مدعی بود، که پدرش تلخیصی از شاهنامه نوشته که فروغی به نام خود چاپ کرده است؛ و تیمورتاش زمانی که از یک فرد خراسانی، (منتظرالوکاله) دو هزار و پانصد تومان رشوه گرفت، آن را برای تعمیر مقبره فردوسی به استاندار خراسان داد.

به این ترتیب او یکی از رجالی بود که رضاشاه را به اصلاحاتی که به نام وی شهرت یافته است، تشویق کرد و گرنه شاه خودش به تنهایی نه اندیشه‌ی این اصلاحات را داشت و نه امکان آن را؛ زیرا توانایی شاه در امور نظامی بود.

مخبر السلطنه (مهدی قلی خان هدایت)

مهدی قلی خان هدایت معروف به خان خانان در سال ۱۲۴۲ ش متولد شد. پدرش، مخبرالدوله؛ وزیر پست و تلگراف بود، و بالطبع زمینه‌ی رشد مهدی قلی خان فراهم بود. پس از تحصیلات مقدماتی، به همراه برادر بزرگش، مرتضی قلی خان (صنیع الدوله) به اروپا (برلین) رفت و با زبان آلمانی و فرانسوی و انگلیسی آشنا شد. بعد از بازگشت به تهران و درگذشت پدر لقب مخبر السلطنه گرفت. در انقلاب مشروطیت، چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، در به صحنه رساندن قانون اساسی به وسیله‌ی شاه، زحمات زیادی کشید. در ۱۳۲۴ ق در کابینه مشیرالدوله به وزارت معارف رسید و از طرف دولت برای امور جاری و مذاکره و گزارش به مجلس آمد.^{۱۱}

و هنگام به توپ بستن مجلس استعفا داد، مدتی به برلین و پاریس رفت و بعد از فتح تهران به ایران بازگشت و چندین بار مقام وزارت و رئیس‌الوزرائی را تجربه کرد. در ۱۲۹۹. ش در سمت حکومت آذربایجان، قیام خیابانی را سرکوب کرد و موجب کشته شدن او شد، و در شمار یکی از مشاوران خصوصی سردار سپه درآمد.^{۱۲} و سرانجام در خرداد ۱۳۰۶ به سمت رئیس‌الوزرائی منصوب شد که تا سال ۱۳۱۲. ش ادامه یافت. دوره‌ی طولانی نخست‌وزیری مخبر السلطنه، آکنده از حوادث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود که در اکثر حوادث، او نقش اندکی ایفا می‌کرد و صحنه‌گردان اصلی، خود شاه، تیمورتاش و پس از او کسانی چون داور و نصرت‌الدوله و بعد تقی‌زاده و فروغی بودند. این حوادث عبارت‌اند از:

۱. اختلاف نصرت‌الدوله (وزیر مالیه) با دکتر میلسپو (رئیس کل دارایی و اخراج او از ایران)،
۲. قتل امیرلشکر امیر طهماسبی، وزیر فوائد عامه به تیر غیب.^{۳۳}
۳. اجرای قانون نظام اجباری و قیام و مهاجرت علمای اصفهان
۴. قانون اتحاد لباس و واکنش علما،
۵. تحدید امر به معروف و نهی از منکر،
۶. تهدید و تبعید علمایی چون مدرس و بافقی،
۷. شورش عشایر،

۸. تأسیس بانک ملی ایران،

۹. بازداشت و محاکمه و قتل نصرت‌الدوله فیروز و تکرار همان مسئله در سال ۱۲-۱۳۱۱ برای

تیمورتاش و عبدالحسین دیبا،

۱۰. لغو قرارداد نفت و انعقاد قرارداد جدید ۱۳۱۲ ش.

آن‌طور که هدایت خود نقل می‌کند به علم و مدرسه توجه ویژه داشت. او که خود وضع نامناسب مکتب‌خانه‌های قدیم را دیده بود، تصمیم گرفت در مسیر اصلاح دینی مراکز و خدمت در این بخش وارد شود. می‌گوید: «... با عشقی که من به تعلیم داشتم، جوانان خانواده را جمع می‌کردم و درس می‌دادم. مقدر من نبود از مدرسه بی‌افاده بگذرم... بر خود لازم دانستم و در رشته درس که خدمت ملی بود، اهتمام کنم که به عقیده خودم مشروع بود»^{۴۴}

هدایت اولین کسی بود که به ادعای خودش دست‌خط مشروطیت را از محمدعلی شاه که پس از پدرش از دادن فرمان مشروطه امتناع می‌ورزید، گرفت و از زمان صدور این دست‌خط، کشور ایران در عداد ممالک مشروطه درآمد.^{۴۵}

هدایت که مدعی است نود درصد وکلا معنی مشروطه را نمی‌دانستند با کنایه می‌نویسد: افراد و انجمن‌ها می‌خواهند به صورتی هر چه مهیب‌تر جلوه کنند. در انتشارات آنها، غالب تهدید به تپانچه می‌شد. یکی از آشنایان، نصرت‌الدوله پسر معین‌السلطان، شکل ازدهای هفت‌سر می‌آورد، که من گراور کنم. نکردم. چه تفسیر به سوءنیت و عدم رشد و بهانه به دست می‌داد. همه می‌خواستند هر کول (پهلوان یونان) باشند.^{۴۶}

هدایت به رغم این اعتقاد، خودش در کنار مستبدترین رجال قبل از مشروطه که پس از مشروطه به قدرت بازگشتند، به خصوص عین‌الدوله آخرین صدراعظم دوره استبداد، وزارت مالیه را عهده‌دار شد.^{۴۷} هدایت پس از کودتای به سیدضیا و رضاخان سردارسپه، با دادن هزار تومان از حقوق ماهیانه‌ی خود به دولت کودتا، به حمایت از آن‌ها مبادرت ورزید.

وی سپس در چند کابینه وزارت مالیه^{۴۸} (کابینه مستوفی در سال ۱۳۰۵ ش و ۱۳۰۶ ش) وزارت فواید عامه (همان ۱۴۸-۱۴۷) و سرانجام در خرداد ۱۳۰۶ ش تا ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ ش ریاست وزرا را در دست داشت.^{۴۹}

هدایت از رجالی بود که بسیاری از حوادث عصر مظفری تا محمدرضاشاه، یعنی پنج شاه را شاهد بود و در زمان چهار شاه مشاغلی را در دست داشت. دربارهٔ سردار سپه، پس از تشکیل کابینه وی نوشت:

«سردار سپه رونقی در نظام داده به نفوذ دولت در اطراف کشو افزوده، مردم از کابینه‌های متزلزل و افکار آشفته و فقدان نقشه به تنگ آمده، آرزوها در دل انباشته، سردار را مرد کاری می‌بیند و بدو امیدوارند. نغمه‌هایی هم از بدو مشروطیت در اذهان رسوخ‌یافته. پیش‌آمدها در آلمان و ایتالیا نقل مجالس است. سوء تدبیر قوام به تشویق مدرس در فکر سردار، سوءظن نسبت به شاه تولید نموده، احمدشاه هم مزاجاً علیل و عنایتش به امور قلیل. هر دم راه فرنگ پیش می‌گیرد، و موجبات تغییر مسیر در حکومت ایران از هر جهت فراهم، جماعتی نغمه جمهوری می‌نوازند که به گوش اکثریت سنگین می‌آید. و به جهت دو دستگی رهبرانشان غوغا برپا است. شب آستن است چه زاید سحر».

مخبرالسلطنه گاهی به قرآن هم استناد می‌جست، اما نه جایگاه علمی و سیاسی فروغی و تیمورتاش را داشت. نه جسارت و شجاعت آنان را و همین باعث می‌شد تا نتواند به اندازهٔ ایشان رضاشاه را تحت‌تأثیر قرار دهد و شاید به همین دلیل در برابر تیمورتاش درخششی نداشت.

مخبرالسلطنه در مسیر توجه به مدارس به نگارش برخی کتب درسی دست زد، بعدها تعداد کتبی که تألیف کرد فراوان شد و خود مجموعه‌ای را تحت عنوان «خدمات مؤلف به فرهنگ» در مقدمهٔ کتاب «خاطرات و خطرات» چنین فهرست کرده است: فوائد الترجمان در تعلیم زبان فرانسه، تعلیم الاطفال در تدریس الفبا و الفبای مخصوص. دستور سخن در صرف کامل فارسی و...^{۱۰}

دیدگاه هدایت را نسبت به اضلاع مثلث فرهنگ دینی و ملی و غربی، چنین می‌توان خلاصه کرد: هدایت به فرهنگ دینی تعلق خاطر داشت و حاجی و نمازخوان بود و نمی‌توانست در مقابل دین شمشیر بکشد و ضمناً نمی‌توانست برای دفاع از دین شمشیر برکشد. خود را ارادتمند امام حسین(ع) می‌خواند ولی در برابر افراد دین‌ستیز سکوت می‌کرد.

مخبرالسلطنه با فرهنگ غرب برخوردی مستقل و گزینشی و انتقادی داشت؛ مثلاً، استفاده علمی و تکنولوژیک را نیک می‌دانست. در دورهٔ ریاست‌الوزرای مخبرالسلطنه، فرهنگ ملی- باستانی به سرعت احیا شد. زرتشتیان هند به ایران دعوت و پذیرایی شدند، باستان‌شناسی مورد توجه قرار گرفت. او از شیوهٔ کار فرهنگستان انتقاد می‌کرد که: «ما فرهنگستان ساختیم، اما برای تخریب ریشه‌ی زبان»^{۱۱}.

مخبرالسلطنه در مجموع، ۵۰ سال کار سیاسی کرد. او از رجال مهم دوره‌های قاجار و پهلوی است. سرانجام در شهریور ۱۳۱۲ از کار برکنار شد و دیگر تا پایان عمر شغلی به او سپرده نشد.

عیسی صدیق‌اعلم (وفات ۱۳۵۷ ش. تولد ۱۲۷۲. ش)

یکی از رجال مهم فرهنگی - سیاسی عصر رضاشاه (و همین طور محمدرضاشاه بوده است)، تحصیلات خود را پیش و پس از مشروطه در مدارس تهران چون: ادب، کمالیه گذراند و در ۱۳۲۹. ق به همراه عده‌ای از دانشجویان دولتی عازم اروپا شد و در پاریس لیسانس ریاضی گرفت و به ایران بازگشت. در سال‌های بعد او در کارهای دولتی چون ریاست معارف گیلان مشغول به کار شد. از سال ۱۳۰۰ ش روابط گرمی با سردار سپه پیدا کرد و در سال ۱۳۰۱. ش جزو مؤسسين "حزب رادیکال" ایران که علی‌اکبر داور رهبر آن بود، درآمد و مدیر داخلی روزنامهٔ مرد آزاد شد. از ۱۳۰۳. ش معلم دارالمعلمین عالی و مدرسه حقوق گردید.

در ۱۳۰۴. ش به نمایندگی مجلس مؤسسان برای انتقال سلطنت انتخاب شد. مشاغل او در عصر سلطنت رضاشاه عمدتاً فرهنگی بود. در سال ۱۳۰۵. ش به معاونت اداره کل معارف و در سال ۱۳۰۷. ش به ریاست تعلیمات عمومی کشور منصوب شد. در سال ۱۳۰۹ ش به هنگام وزارت عدلیه‌ی داور، صدیق رئیس این وزارت‌خانه گردید و سپس در همین سال عازم آمریکا شد. (تا یک سال به عنوان مهمان از دستگاه تعلیم و تربیت آمریکا دیدن کند و در دانشگاه کلمبیا مطالعات و تحصیلات خود را ادامه دهد.) به دستور رضاشاه مزایای ویژه‌ای برای وی در نظر گرفته شد و از همان دانشگاه در سال ۱۳۱۰ ش دکترای فلسفه‌ی تعلیم و تربیت گرفت. هنگامی که او در آمریکا بود تیمورتاش، وزیر دربار فرمان شاه را مبنی بر انجام مطالعات و تحقیقات لازم جهت تأسیس دانشگاه در ایران به او ابلاغ کرد و او طرح خود را در ماه‌های بعد به تهران فرستاد. پس از بازگشت، خود او مأمور تهیه‌ی طرح اجرای دانشگاه شد که آن را با موفقیت انجام داد. صدیق طی سال‌ها ۱۳۱۹ تا ۱۳۱۰. ش در نهادسازی فرهنگی به ویژه دانشسراها، دانشگاه و رادیو نقش بسزایی داشت، همچنین، ریاست دانشسرای عالی، دانشکده ادبیات و دانشکده علوم دانشگاه تهران را بر عهده گرفت. با شدت گرفتن جنگ جهانی دوم، به فرمان رضاشاه، «اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات» را تأسیس کرد و این سمت را تا سقوط رضاشاه بر عهده داشت. صدیق از سال ۱۳۲۰ (در کابینه‌ی فروغی) به بعد شش بار به وزارت فرهنگ رسید. همچنین ریاست دانشگاه تهران، ریاست فرهنگستان ایران در زمان محمدرضاشاه، عضویت در مجلس مؤسسان در ۱۳۲۸ و نمایندگی مجلس سنا در ۱۳۴۶، عضویت در شورای فرهنگی سلطنتی و چند

شورای دیگر را برعهده داشت. سخنرانی‌های مهم وی در سال ۱۳۵۳ در مراسم افتتاح مجلس عمومی حزب رستاخیز و در اسفند ۱۳۵۴ در کاخ سنا در جلسه‌ی مشترک دو مجلس نشان می‌دهد که او تا آخرین سال‌های حیات همچنان چهره‌ای سیاسی شمرده می‌شده است.^{۵۲}

صدیق خاطرات خود را در کتاب چهارجلدی یادگار عمر باقی گذاشت. او در مقدمه جلد اول و دوم تأکید می‌ورزد که هدفش از نگارش این خاطرات، «تدوین تاریخ عمر خویش یا که شرح حال زندگی نبوده، بلکه بیشتر ذکر خاطراتی بوده است که از لحاظ تربیت سودمند تواند بود» (صدیق ۱۳۳۸). «ه» و «ز» مقدمه و ۱۳۴۵ «ط» مقدمه).

همین مسئله موجب شد که کتاب دچار ضعف‌ها و نواقصی شود که نویسنده خود به آنها واقف و معترف است. نخست آن که: او همه چیز را نوشته؛ تنها خاطراتی را نوشته که برای عوام به ویژه جوانان رمز و راز موفقیت و کامیابی را نشان دهد؛ «بنابراین، از نقاط ضعف خود چیزی نوشته است. دوم آنکه: همانطور که خود او نوشته، «شرح و بسط خاطرات مربوط به سال‌های نزدیک به زمان حال، محظورات و مشکلاتی دارد که نباید از نظر دور داشت و لذا «باید به حکم واقع‌بینی از نقایص چشم پوشید و با دیده‌ی لطف و اغماض کتاب را مطالعه کرد» (صدیق «ط» مقدمه).

بنابراین خاطرات عیسی صدیق ضمن آنکه بیان زندگی شخصی، علمی، فرهنگی و سیاسی اوست، تحریر وضع فرهنگ و سیاست‌های نظام است، به همان گونه که نظام پهلوی می‌پسندید. البته قلم او همواره متین، رسا و معمولاً واقع‌نویس بوده است. مجلدات اول و دوم یا یادگار عمر، شرح زندگی صدیق‌اعلم از کودکی تا ۱۳۱۹ ش است. در همین مجلدات بیشترین آگاهی‌ها درباره‌ی سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه، به ویژه در بخش آموزش و پرورش و دانشگاه، در اختیار ما قرار می‌گیرد. زیرا در واقع صدیق معمار اصلی این بخش، در این سال‌ها بوده است. نقش دو وزیر معارف در دوران پهلوی، در «پیشرفت نظام آموزشی» را می‌توان بسیار مؤثر ارزیابی کرد، که این دو تن صدیق‌اعلم و علی‌اصغر حکمت هستند.

در اثر بسیار کارآمد دیگر، صدیق برای اطلاع از وضع فرهنگ، سیر تاریخ فرهنگ در ایران و دوره‌ی معاصر را توضیح داده و اطلاعات ارزشمند ارائه کرده است. بخش زیادی از دیگر کتاب‌های او چون «تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا قرن حاضر» و «تاریخ فرهنگ اروپا» را می‌توان در کتاب «سیر تاریخ فرهنگ در ایران و مغرب‌زمین» دید.

نتیجه‌گیری

بدیهی است که سیاستمداران عصر رضاشاه در چندتن از چهره‌های این مقاله خلاصه نمی‌شوند، هر چند دارای نقش و تأثیرات عمیق‌تر و مهم‌تری بوده‌اند. البته برای مطالعه و تجزیه و تحلیل شخصیت‌ها و کارکرد فرهنگی‌شان در طرحی وسیع افرادی چون علی‌اکبر داور، مؤثر در روند عرضه کردن قوانین و سیاست‌گذاری‌ها، یا علی‌اصغر حکمت و اسماعیل مرآت، وزرای معارف سال‌های ۲۰-۱۳۱۲، دکتر احمد متین‌دفتری نخست‌وزیر که به ادعای خودش طراح سازمان پرورش افکار بوده است، ضروری به نظر می‌رسد.

اما در این نوشتار، تلاش بر این است که نشان داده شود که نفس حضور این افراد سیاسی- فرهنگی برگرد رضاشاه همچنان که از یک طرف توجه ویژه شاه را به اهمیت نقش این سیاستمداران در تحولات و نوسازی روشن می‌کند، از دیگر سو میزان دخالت و تأثیر این اشخاص را در به قدرت رسیدن و سپس استمرار اقتدار و حکومت رضاشاه نشان می‌دهد.

حتی سیاستمدارانی که در آغاز کار برای سردار سپه احترام و اعتبار زیادی قائل نبودند مانند «بهار» که روشنفکر سیاسی مجلس و عمدتاً در سلک مخالفین رضاخان و همراه مدرس بودند، در محفل ادبا علیه جمهوری‌خواهی رضاخانی «جمهوری‌نامه» سروده بود، پیش از کودتا بارها در اشعارش آرزوی موعودی چون رضاخان را بیان کرده؛ بنابراین، این دسته از سیاستمداران که مجذوب یا مرعوب یا فرصت‌طلب بودند، از همان گام‌های نخست تا نوشتن متن استعفانامه‌ی رضاشاه همراه او بودند و هیچگاه از وفاداری خود به شاه نکاستند. بدون شک این وفاداری را می‌توان با امتیازات نمادینی توجیه کرد که به روشنفکرانی داده می‌شد که در فهرست رژیم بودند و در عین حال استاد دانشگاه، تبلیغات‌چی سیاسی و مترجم الگوهای اروپایی بودند؛ آنان در نقش واعظ و راهنمای جامعه، جانشین روحانیون شده بودند. تنها با این درک و استنباط که تجددگرایی برای کشورشان ضروری است و استفاده از قدرت قانونی برای تحمیل آن ناگزیر است. باید این را هم افزود که نقش‌های فرهنگی این سیاستمداران، الزاماً مرتبط با سیاست‌های فرهنگی نبود، و نمی‌توان تمام آنان را به طور مستقیم در حمایت از سیاست‌ها مؤثر دانست، اما نباید تردید داشت که اغلب آن‌ها خواسته یا ناخواسته، با سیاست‌های فرهنگی نظام هم‌خوانی نشان داده‌اند و نیز اگر نگوییم تحت‌تأثیر اقدامات هیجان‌انگیز رضاشاه بودند، ناچاریم بپذیریم که تأثیرگذاران و طراحان سیاست‌های آتی او می‌توانستند باشند؛ بنابراین، اغراق نیست اگر بگوییم خرده‌فرهنگ‌هایی که هم راستای سیاست فرهنگی نظام، از سوی این سیاستمداران به فضای فرهنگی کشور در سال‌های ۱۳۲۰-

آورد.

پی نوشت ها

- ۱- کاظم زاده، (۱۳۵۳)، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، محل نشر: تهران، کتاب جیبی، ص. ۶۶۱.
- ۲- Nor perforce.
- ۳- دنسترویل (۱۳۶۱)، سرکوبگر جنگل، ترجمه حسین انصاری، محل نشر: تهران، فرزانه، ص. ۲۰۵.
- ۴- امیراحمدی، (۱۳۷۳)، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، محل نشر: تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ص. ۱۴۵.
- ۵- همان، ص. ۱۷۱-۱۷۰.
- ۶- دنسترویل، ص. ۶۱-۶۰.
- ۷- ادموند. آبرونساید، (۱۳۶۳)، خاطرات و سفرنامه، ترجمه بهروز قزوینی، چاپ دوم، محل نشر: تهران، آینه، ص. ۷۹.
- ۸- حسین مکی، (۱۳۶۳)، تاریخ بیست ساله، ج ۱، محل نشر: تهران، انتشارات امیرکبیر، ص. ۲۸۳.
- ۹- آبرونساید، ص. ۶۱-۶۰.
- ۱۰- مجموعه اسناد تاریخی، (۱۳۷۸)، محل نشر: تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص. ۶۹.
- ۱۱- احمد کسروی، (۱۳۷۶)، قیام شیخ محمد خیابانی، محل نشر: تهران، نشر مرکز، ص. ۷۱.
- ۱۲- مکی، ص. ۱۵۷.
- ۱۳- رحیم زاده صفوی، (۱۳۶۲)، اسرار سقوط احمدشاه، به کوشش بهمن دهقان، محل نشر: تهران، فردوسی، ص. ۱۳۱.
- ۱۴- امیراحمدی، ص. ۴۰۷ و ۳۸۵.
- ۱۵- همان، ص. ۴۱۵.
- ۱۶- اسماعیل رابین، (۱۳۴۷)، فراموش خانه و فراموشی در ایران، ج ۲، محل نشر: تهران، انتشارات مولف، ص. ۱۰۹ و ۱۱۲.
- ۱۷- مجموعه اسناد تاریخی، ص. ۶۹.
- ۱۸- همان، ص. ۷۶.
- ۱۹- محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، (۱۳۵۷)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، محل نشر: تهران، جیبی، ص. ۱۲.
- ۲۰- مجموعه اسناد تاریخی، ص. ۷۸.

- ۲۱- محمدجواد، شیخ‌الاسلامی، (۱۳۷۹)، **صعود و سقوط تیمورتاش**، ج ۱، چاپ اول، محل نشر: تهران، انتشارات توس، ص. ۱۷۰.
- ۲۲- **مجموعه اسناد تاریخی**، ص. ۱۲۹.
- ۲۳- **همان**، ص. ۱۴۱.
- ۲۴- **مکی**، ج ۶، ص. ۲۵۳.
- ۲۵- آوری و دیگران، (۱۳۷۷)، **تاریخ معاصر ایران از تاسیس تا انقراض قاجاریه**، ج ۴، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، محل نشر: تهران، عطایی، ص. ۳۶.
- ۲۶- محمدعلی. فروغی، (۱۳۵۴)، **مقالات فروغی**، ج ۱، محل نشر: تهران، توس، ص. ۱۹۱-۱۹۰.
- ۲۷- -----، (۱۳۳۰)، **آئین سخنوری**، محل نشر: تهران، کتابخانه دانش، ص. ۱۱۹.
- ۲۸- -----، (۱۳۵۱)، **مقالات فروغی درباره شاهنامه فردوسی**، به اهتمام حبیب یغمایی، محل نشر: تهران، انجمن آثار ملی، ص. ۳۷.
- ۲۹- **همان**، ص. ۱۸۹.
- ۳۰- عباس. اسکندری، (۱۳۶۱)، **تاریخ مفصل مشروطیت ایران یا کتاب آرزو**، چاپ دوم، محل نشر: تهران، انتشارات غزل، ص. ۴۴-۴۳.
- ۳۱- مهدی. ملکزاده، (۱۳۶۱)، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ۳، محل نشر: تهران، نشر علم، ص. ۱۴۰.
- ۳۲- **بهار**، ص. ۲۱ و ۱۸.
- ۳۳- مخبرالسلطنه. هدایت، (۱۳۷۵)، **خاطرات و خطرات**، محل نشر: تهران، زوار، ص. ۳۷۱.
- ۳۴- **شیخ‌الاسلامی**، ص. ۹۹-۹۸.
- ۳۵- **همان**، ص. ۸۷-۸۶.
- ۳۶- **همان**، ص. ۲۵.
- ۳۷- عیسی. صدیق‌اعلم، (۱۳۵۶)، **یادگار عمر**، ج ۴، چاپ اول، محل نشر: تهران، دانشگاه تهران، ص. ۱۹۰.
- ۳۸- دیگران و دیگران، (۱۳۷۷)، **ایران در قرن بیستم**، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، چاپ اول، محل نشر: تهران، البرز، ص. ۱۱۶.
- ۳۹- عیسی. صدیق‌اعلم، (۱۳۴۵)، **یادگار عمر**، محل نشر: تهران، امیرکبیر، ص. ۱۹۰.
- ۴۰- **مخبرالسلطنه**، (۱۳۷۵)، ص. ۳۷۹.
- ۴۱- عبدالحسین، نوایی، (۱۳۵۵)، **خاطرات عباسی میرزا ملک‌آرا**، چاپ دوم، محل نشر: تهران، بابک، ص. ۶.
- ۴۲- یحیی. دولت‌آبادی، (۱۳۷۱)، **حیات یحیی**، ج ۴، چاپ ششم، محل نشر: تهران، عطار+فردوس، ص. ۳۲۵.
- ۴۳- **مخبرالسلطنه**، (۱۳۷۵)، ص. ۳۸۷.

- ۴۴- همان، ص. ۱۱۱.
- ۴۵- مخبر السلطنه، (۱۳۶۳)، ص. ۳۸.
- ۴۶- مخبر السلطنه، (۱۳۷۵)، ص. ۱۴۸.
- ۴۷- شیخ الاسلامی، ص. ۱۰۱.
- ۴۸- همان، ص. ۱۰۸.
- ۴۹- همان، ص. ۱۵۹ و ۱۴۹.
- ۵۰- مخبر السلطنه، (۱۳۷۵)، ص. ۲۶.
- ۵۱- همان، ص. ۴۱۳ و ۴۰۸ و ۳۷۸.
- ۵۲- صدیق، (۱۳۵۶)، ج ۴، ص. ۱۹۰.

